

صدای هواپیمای جنگی - صدای انفجار و صدای ریزش آوار / یک پنکه ی انگلیسی از سقف آویزان است و در هوا می چرخد . گوشه ی چپ صحنه تلی از خاک به شکل یک قبر دیده می شود ، عدول و حسون زیر صدای توپ و خمپاره و آذیر وضعیت قرمز یک برانکارد حمل میکنند که ملافه ی سفید بزرگی روی آن کشیده شده است ، پیرمردی با دوچرخه مقابلشان می آید . . .

پیرمرد : (جلوی راهشان را سد میکند) کجا می بریدش ؟

عدول : هاسپیتال !

حسون : (حرف عدول را پی میگیرد) خیلی ازش خون رفته ، نرسه بهداری تلف میشه !

پیرمرد : (میخواهد ملافه را از روی برانکارد کنار بزند) ببینم . . .

عدول : (مانع میشود) خدا رو خوش نمیاد . . . جای این کارا یه آمبولانسی ، نرسی ، چیزی پیدا کن یه سوزنی

سُرمی ببندن به نافش شاید زنده بمونه . . . !

پیرمرد : (دوباره میخواهد ملافه را کنار بزند) میخوام ببینمش !

حسون : نمیشه خالو ، نمیشه . . . باید برسونیمش اوپیدی .

پیرمرد : (دوباره میخواهد ملافه را کنار بزند)

عدول : خو حتما " باید بهت بگه ترکش خورده کجاش . . . !؟

حسون : لُخته خالو ، لُخت ، بیچاره زیر دوش بوده که توپ اومده تو سقف حموم ، . . .

عدول : آدم اونجاش بسوزه اما با ترکش تیکه پاره نشه . . .

حسون : عامو ترکش خورده تو گُفلش ، میخوای ببینی !؟

- پیرمرد : اگه اینقدر حالش بده چرا آوردینش تو خونه ی مردم !؟
- عدول : فضول رو بردن اردبیل گفت هیزمش تره ... ! این خونه ی مردم که میگی ، بهتر از شرحی بیرون نیست ؟ صاحب این خونه رو میشناسی ...
- حسون : خاله ی مونه عامو ، خاله م ، ننه جمیل رو میشناسی ؟
- عدول : سوال دیگه ای هم مونده !؟
- (پیرمرد نگاه تاسف باری به آنها می اندازد و سوار بر دوچرخه دور می شود ، به سرعت ملافه را از روی برانکارد کنار میزنند و وسایل سرقتی نمایان میشوند ، در بین وسایل یک ضبط صوت دیده میشود ، حسون ضبط صوت را برداشته و روشن میکند ، آهنگ نخلستان با صدای تاجیک در فضا می پیچد و آندو با هم میرقصند و شادی می کنند)
- کنون که آزرده ام از جدایی تو
بیادم آید شب آشنایی تو
در آنشب تابستان به گوشه نخلستان هلال مه پیدا بود
ترانه قایقران به ساحل آبادان زبان عشق ما بود
موج کف آلود برسینه رود شور آفرین بود زیبا بود
تا با تو بودم آوای عودم شعرو سرودم گویا بود
- عدول : (ضبط صوت را خاموش می کند ، حسون همچنان مشغول رقصیدن است) هوی حسون ، وایسا ببینم ، یه صدایی اومد ...
- حسون : نترس عامو ، نترس ، حسون کنارته ... ! (گوش میدهد) انگار صدای مورچه هان ! ها ... بارشون نهادن زمین دارن با هم اختلاط میکنن !
- عدول : مورچه ؟
- حسون : ها ، نمی بینی ؟ ایناها ! دارن با هم حرف میزنن (به زمین اشاره می کند)
- عدول : (به زمین نگاه می کند) ها ، دیدم ، همون که چشاش بازه !؟
- حسون : پی ی ی یع ! لاف برمون کردی لامصب ... یالله بجنب ، زود باش ، تا خیط نشده چار تیکه دیگه بار کن بریم .
- عدول : (به قبر نزدیک میشود) میگم این چیه ؟ گمونم طلاهای خاله ت این زیر باشن !

- حسون : طلاهای خاله م ؟ (مکث میکند ، متفکر) ولک این قبر مرده ن ! دس نزن گناه داره !
- عدول : مرده !؟ تو حیاط !؟ (میخواهد خاکهای قبر را کنار بزند)
- حسون : دس نزن میگم ... فقط همین مونده که نبش قبر هم بکنیم ، بگرد ، خونه ای که توپ خورده باشه خونه نیست ، هرچی هم ازش ببری حلاله ...
- عدول : حضرت آیت الله حسون ، دِرِن دِرِن ... فتوا میده آشغال کله ، این خاله ت اگه گور داشت که خونه شو ول نمیکرد بره خرمشهر ...
- (هر دو به زیر و رو کردن وسایل و گشتن در میان مخروبه مشغول می شوند و هر کدام وسایلی را جدا کرده و روی برانکار می گذارند)
- عدول : (پنکه را می بیند) یه پنکه ، یه پنکه انگلیسی ! (پنکه را از سقف جدا می کند)
- حسون : مال مو باشه عدول ، قبوله ؟ پنکه انگلیسی مال مو ، نیازش دارم .
- عدول : (شیشکی بلندی برایش میکشد)
- حسون : بکش به سبیل نداشته ت ! انگار خونه ی خاله مه ها !؟ مو آوردمت اینجا ؟ رفاقت حالت نی ؟
- عدول : ریدم تو هرچی رفاقت یه طرفه ن ، ببخشید مگه مو چلاقم یا بادخورم پنچره !؟ اگه بگیرنمون اولین کسی که ضامنت میشه و درت میاره همین خاله جونته ، اونوقت مونه بدبخت چی ؟ دوبارته شلاق و دوبارته دو سال آب خنک ... ! نصف نصف ، طبق وعده ، تو هم بجای اینکه دست تو جیبِت کنی و هی کالای خانگی از مو درخواست کنی یه تکونی به خودت بده ، پره های پنکه مال تو ، موتورش هم مال مو ...
- حسون : با پره هاش ساطوری کنم یا منقل خدوج رو باد بزنم !؟
- عدول : مونه خرو باش با کی اومدم تیسره ! کشتیمون با این خدوجت !
- حسون : زن کاکات هفت ماهشه عدول ... (چمباتمه میزند) دیرو بردمش اوپیدی شرکت نفت ، پیش همو دکتر هندیه ، راجو ، میشناسیش خو ؟ (سیگاری لف می بندد) مو خودم ناراحت ، تا رفتم داخل گفت : چرا کنده نیستی !؟ گفتم باید بکنم !؟ گفت ها بله ، کنده دواي هر درده ، میخواس بگه خنده میگفت کنده ، کثافت خو بلد نبود خ بگه بجاش ک میگفت ! تازه کجاشو دیدی ، میخواست یه فشار خون بگیره گفت بیا فشار چیزته بگیرم !
- عدول : فشار خونت ؟

- حسون : ها ، ولی خ رو ک میگفت ... خلاصه فشارخون مو و خدوج رو گرفت و گفت بچه تون یه جای کُنک میخواد ، مونم آخر دس معنی فشار خون با ک رو براش توضیح دادم و گفتم مته این میمونه که ما هم به راج کاپورتون بگیم راج خاپور ... ! خاپور تو زبون هندیا یه فحش ناموسیه ! (پکی به سیگار میزند و عدول سیگار را از دستش گرفته او هم پک میزند) کلی خندید ، میخواست تشکر کنه میدونی چی گفت ؟ گفت : مردم خوزستان خیلی خون گرم ... ! ناکس خوزستان و خیلی رو با خ گفت ولی خونگرم رو با ک گفت ، فهمیدم پفیوز بلده خ بگه ولی داره بامون حال میکنه (دوباره سیگار را بین خودشان میگردانند) شاید اسمشو گذاشتم عدارضا و صداش کردم عدول ، فقط به یاد تو ، هر جور شده برا عدول کوچیکه یه پنکه میخرم عدول ، هر جور شده .
- عدول : مو خودم خر خداییم ، نمیخواد تو خرم کنی ، فک میکنی یادم رفت ؟ همی صب بودآ ؟ چقدر التماس کردم این ریبون شکسته رو بدش به مو ، دادی ؟ نه دادی ؟ ببرش سگ خور ! (سیگار را به او پس میدهد)
- حسون : قلوبازی در نیار دیگه !؟ (عینک ریبونی از جیبش بیرون آورده و روی چشم میزند ، عینک یک شیشه دارد ، سیگار را زیر پایش له میکند و بعد عینک را از چشم برداشته و به طرف عدول میگیرد) بیا ، بگیرش ، مال تو ، فقط میخوام بگم مرد میخواد که تو عالم رفاقت از ریبون اصل انگلوس بگذره ! ببرش مال تو !
- عدول : وایسا ، وایسا یه صدایی اومد ، گوش کن ؟
- حسون : ها جفت کردی ! هم صدای مورچه ها ن شنیدی ؟
- عدول : این چه جا خوش کرده ؟ میخوای بگم ممد بستنی دوتا آلاسکا چوبی بیاره خدمت !؟ عامو انگار اومدیم دزدی آ ؟ (میترسد) حسون به جان آقام یه صدایی شنیدم ! انگار یکی زاغمون رو زده ،! خو لامصب این همه بنگله های توپ خورده ی شرکت نفت گذاشته ، حتما باید از خونه ی خاله ت دزدی کنیم ؟
- حسون : گمونم اون پیرمرد سیکلیه کار خودشو کرد (میچرخد و اطراف را نگاه میکند) نمیدونم زنده ن ، مرده ن ؟
- عدول : پیرمرده ؟
- حسون : نه بابا خاله مرمر رو میگم ، آخه بگو پیرزن ، تو این همه دود و آتیش دس دختر و گرفتاری رفتی خرمشهر که چی ؟
- عدول : جمیل اگه غیرت داشت که دوتا زن رو ول نمیکرد بره جنگ !

- حسون : فُگَر خاله م بفهمه اینارو به پسرش میگی شِگَت میکنه ! (به اطراف میچرخد و خاله اش را صدا میزند) خاله ،
خاله مرمر ؟ کجایی تو ؟ په جمیلو کجان ؟ از خرمشهر نیومد ؟ خاله ... ؟ دلم شور افتاد ، خونه ش
خو با زمین یکی شده .
- عدول : گمونم مونده زیر آوار ! ... یادش به خیر ، بچه که بودیم غذای نذری میداد .
- حسون : ها ، عدول یادته چقد شله زرداش خوشمزه بودن ؟
- عدول : ها ... چه شله زردی ، پر از مغز بادم ...
- حسون : دارچینش بعلاوه بود ...
- عدول : ضربدر بود ! همیشه یه کاسه میخوردم یه کاسه میبردم یه کاسه هم زعبله میکردم !
- حسون : جون به جونت کنن دزدی ! از همو بچگی شله زرد میدزدیدی ... چه میدونم والله ؟ بیچاره ننه م ،
حالا دل تو دلش نی که خواهرش زنده ن ، مردن ؟ په جمیله کو ؟
- عدول : (به فکر فرو می رود) دخترش ... ؟
- حسون : ها ، په او کجان ؟
- عدول : اسمش روش بود لامصب ، جمیله ...
- حسون : زهر مار ... حالا خوبه مو بگم دخترخاله ت خوشکله ؟ ... میگم اون افسره اسمش چی بود که
گفتی ؟ عبید ؟!
- عدول : مو گفتم ؟!
- حسون : نه ، عمه کوچیکه م گفت !
- عدول : (متفکر) شاید ، نمی دونم ، ها ، ها یادم اومد ، تو خرمشهر ...
- حسون : ها .
- عدول : گفتم نرو خرمشهر ، پسر ت تخسه هیچیش نمیشه ، پيله کرد که مونه ببر ، گفتم اصرار داری
میبرمت اما دخترت بر و رو داره نیارش با خودت ! یه وقت دیدی افتاد به تور این عراقیا ها ؟!
- حسون : این عبید که گفتی همونجا دیدش ؟!
- عدول : (سر تکان می دهد)
- حسون : یا سید عباس ...
- عدول : لامصب هیکلش دوتا مصطفی ریش بود ! دو ماه بود زن به چشمش ندیده بود ، این دخترخاله ت
هم خارک نوبر ...

- حسون : به مو ندادش خو ، آخرش هم دسی دسی رفت دادش دستِ عراقیا ... چه میدونم شایدم خدوج رو پیشونی نوشتم بوده .
- عدول : دوتا دستش تا آرنج پر از انگوی طلا ، آخ آخ چه دستای سفیدی ، چه طلاهای براقی ...
- حسون : هوی ، هوی ، ایندفعه عاشق دخترخاله ی بدبخت مو شدی ؟ به جان مادرم اگه به ننه عدول نگفتم ؟
- عدول : میگم قراره تا صب همینجا لم بدی و باسورک بشکنی !؟ پاشو بریم . مو از این خونه میترسم .
- حسون : مگه نمیگی دستای جمیله پر از طلا بود ؟
- عدول : ها .
- حسون : مو خاله مرمر رو خوب میشناسم ، عشقش طلان ، هرجا برسه طلا قایم میکنه ، بگرد ، بگرد .
- عدول : صدا میاد حسون ... !
- حسون : هم گفت صدا میاد ! نترس بابا ، صدای اون دوتا پشخه کوره ن ! دارن همدیگه رو می بوسن ! ببین ایناها ، نشسته ن سر این قبره ... !
- عدول : (کنار قبر می نشیند) راس میگی ها !
- حسون : ولی کار خوبی نکردی دختر مردم رو دادی دست عراقیا !
- عدول : مو ندادم که ، خود عبید دیدش ... فقط به مو گفت ...
- حسون : عبید ؟ چی گفت ؟
- عدول : گفت دختره مال مو ننه ش هم برا تو ... ننه ش !! ام جمیل حکم مادر بزگمو داره ، تازه ، مو نون و نمکشو خوردم ! هنوز بادم شله زرداش لا دندونمه ... گفت دختره مال مو ، طلاهاش هم مال تو ...
- حسون : خاک تو سرت اگه خیانت کرده باشی ...
- عدول : گفتم مو خیانت نمیکنم ، گفت دم در باش اگه کسی اومد خبرم کن !
- حسون : مو دیگه نیستم ... تا حالا فکر میکردم دله دزدی میکنیم ، نگفته بودی اگه پاش برسه ناموس مردم رو میدی دست عراقیا ...
- عدول : به اونجا نرسید حسن ... کلتش رو گرفت طرفم مونم مجبور شدم برم بیرون ، ولی رفتم که چندتا بسیجی پیدا کنم بیارم کمک ... اما ننه جمیل دمش گرم ، نداشت دخترش دست بخوره ...
- حسون : خودت دیدی ؟
- عدول : نه ندیدم ، دم در ایستاده بودم که صدای دوتا شلیک اومد ، منم دبدو که رفتی ... گمونم سروان عبید ننه جمیل و جمیله رو کشت ، لابد هیچکدومشون تمکین نکردن ...

- حسون : شایدم کشته ی این داستان عراقیه باشه ، اصلا از کجا میدونی که ننه جمیل نداشت دخترش دست بخوره ... ؟
- عدول : دیوونه میگم صدای دوتا تیر شنیدم ، یعنی دوتاشونو کشته دیگه ... ! دوباره صدا اومد ، جان مادرت هم نگی صدای مورچه و پخشه کوره ن ... مو میتروسم حسون ...
- حسون : وایسا ببینم ، گفتی این یه قبره ؟
- عدول : ها بابا ، هم کارگاه شدی برام ؟
- حسون : قرتی کارگاه چیه ؟ کارگاه ... (کنار قبر مینشیند) عدول گمونم راست گفتی !
- عدول : چی ؟
- حسون : یادته اون پیرمرده تو ذولفقاری پولاشو چال کرده بود و یه قبر تو خونه ش درست کرده بود ؟
- عدول : خب !؟
- حسون : بکن !
- عدول : خودت بکن آشغال کله ، مو هنو مردم !
- حسون : تو وقت خرسواری رو هم نمیدونی ؟ چه وقت شوخیه حالا ؟ میگم این قبر رو بکن . اوناها اونم بیل .
- عدول : یعنی درست حدس زدم ؟ طلاهاشون اینجان !؟
- حسون : په یعنی خدا رو خوش میاد که این همه پول و طلا رو خاک بخوره اونوقت خدوج مو یه پنکه هم نداشته باشه ! بکن کاکا ، بکن ...
- عدول : (بیل را بالای سر می برد) تخم سگ اگه یه بار دیگه گفتی بکن ، بکن دونتو میکنم ... !
- حسون : میگم تو چرا اینقد فکرت خرابه !؟ این قبر بی صاحب رو بکن ...
- (عدول بیل میزند و مشغول کندن قبر میشود ، ام جمیل از پشت دیوار بیرون می آید و با قنداق تفنگی محکم به سر عدول میزند و عدول بیهوش روی قبر می افتد ، ام جمیل تفنگ را به طرف حسون نشانه میگیرد)
- ام جمیل : (او حالتی موج گرفته و غیرطبیعی دارد) این خونه بی صاحب نیس ...
- حسون : (دستپاهش بالای سر او هستند) به جان خدوج مو هیچ کاره م خاله ، همش کارهمی جاسوسِ عراقیا س . .
- . خدوج سر زانم بزمیره اگه دروغ بگم خاله ؟ (بالای سر عدول می نشیند) ! نه بابا انگار مرده ! قرار نبود بکشیش ها ... !؟
- ام جمیل : مو خاله تم ؟ دوتاتون رو میکشم ، توی نامرد هم از اون کمتر نیستی ، همدستشی .
- حسون : شوخی میکنی خاله ؟ گفتی بکشونش اینجا مونم کشیدمش ، حالا بذار برم .

- ام جمیل : هیچ جا نمیری ! (به طرفش اسلحه میگیرد)
- حسون : (ترسیده است) مونم خاله ، پسرِ خواهرت ! تو مونه بزرگ کردی خاله ... (با تفنگ او را عقب عقب به حرکت وا میدارد) خاله یادته کوچیک بودم با جمیله دکتر بازی میکردیم کتکش میزدی؟! خاله یادته تو صندوق چوبیه شیرینی مینو داشتی گم شدن ؟ خاله مو دزدیدمشون ! کتکم بزن خاله ! خاله یادته دارچین شله زردت بعلاوه بود؟! مونم ! حسون ، مو مثل پسرِت جمیلم .
- ام جمیل : من یه جمیل داشتم که رفت ، یه جمیله هم داشتم که با دست خودم کشتمش ... حالا هم زیر پاته ، میبینی ؟ من دیگه کسی رو ندارم !
- عدول : (به هوش آمده است اما ام جمیل را که پشت سرش ایستاده نمی بیند) اوخ ... چی بود خمپاره زدن یا خمسه خمسه ... ؟
- حسون : عدول مگه مو نگفتم بریم خونه خاله م خاله بازی کنیم؟! (میخواهد با اشاره به عدول بفهماند که ام جمیل پشت سر اوست اما عدول متوجه نمیشود)
- عدول : هم خل شدی تو ؟ فیلِت یاد هندوستان کرده؟!
- حسون : اصلا بیا دکتر بازی کنیم ، مو دکتر تو هم مریض ، بکن تا آمپولت بزنم !
- عدول : آقات بکنه؟! خودت بکن ، میام بافتانت میکنم ها ؟ آشغال کله؟!
- حسون : باشه مو میکنم ، مو میکنم تو آمپول بزن (شلوارش را پایین می آورد ، اما گریه اش گرفته است و از ترس به خود میلرزد) ما اومدیم تو این خرابه بازی کنیم مگه نه ؟
- عدول : دیوونه شلوارتو بکش بالا ... حالا اگه یکی اومد دید شلوارت پایینه هزارتا فکر بد میکنه خو ، زود باش وسایلت رو جمع کن بریم ، گمونم فقط گرای خونه ی ننه جمیل رو دارن ، پنکه انگلیسیت رو بردار بریم تا دوباره خمپاره نیومده تو سرمون ...
- حسون : (زبان چپی آبادانی حرف میزند) دعول اس راده ... ! دعول نزه شوپتته ، دعول فوتنگم راده دعول ، دعول خودوبا رودوغ گیبینوم ، دعول ناجِ دامرم شوپتته گینا کن ، گینا کن خو ...
- عدول : (با همان زبان جوابش می دهد) لخاجت کِبش ، وتقِ خووشیه لاحا ؟ چپه زوگوووو !
- حسون : زوگو داباته خُمته گس ! چپباره دوشیم چپباره ...
- عدول : بیچاره شدیم؟! چی میگی حسون؟! (به پشت سر نگاه میکند و ام جمیل را می بیند) خدا رو شکر ، زنده ای ننه جمیل ؟
- ام جمیل : میخواستی مرده باشم ؟ زنده م ، میبینی که ... !

- عدول : خدا رو شکر ، بریم حسون (میخواهد از صحنه خارج شود)
- ام جمیل : (فریاد میکشد) وایسا . . . هیچ جا نرو ، تفنگ سروان عراقیه س ، یادت هس ؟ هر تیرش یه آدم میکشه .
- عدول : یا ابوالفضل ، سروان عبید هم اینجان !؟
- ام جمیل : (می خندد ، زیاد و جنون آمیز می خندد) گشتُمش ، من یه عراقی گُشتم . . . چه کیفی داشت . (ناخواسته تیری از تفنگ رها میشود ، عدول و حسون وحشت میکنند ، هر دو دمر روی قبر می خوابند و دو دست خود را به نشانه تسلیم پشت گردن می گذارند ، ام جمیل طنابی روی کمر عدول می اندازد) پاهاشو ببند (عدول می نشیند)
- عدول : ببندُمش ؟ یالا پاهاتو بده ببینم !
- ام جمیل : (با قنداق تفنگ عدول را می زند) بخواب . . . (رو به حسون) تو ببندش .
- حسون : (مشغول بستن پاهای عدول می شود) خدا جای حق نشسته ، میخواستی مونه ببندی ؟
- عدول : حسون نبند ، حسون نامردی نکن ! حسون مونم عبدالرضا ، رفیقت . . .
- حسون : (همچنان مشغول بستن پاهای اوست) مجبورم ، نبندُمت میبندیم !
- عدول : حالا ایطوری شد ؟
- حسون : ایطوری بود ، دوره شه عامو ، دورشه ، نرنی میزننت !
- عدول : سححون زبنش ، زبنش فوتنگشه گیبیر !
- حسون : (به ام جمیل) میبینی خاله مرمر ؟ میگه بزنش تفنگشه بگیر !
- ام جمیل : خودم فهمیدم چی گفت !
- عدول : (به حسون) گیرت میارُم یا نه !؟
- ام جمیل : یادته ، پاهای جمیله رو بستی دادیش دست عراقیه !؟
- حسون : ای پفیوز ، تو خو گفتی دم در ایستادم !؟
- عدول : مجبورم کرد ام جمیل ، بخدا مجبورم کرد . . .
- حسون : چارتا مته تو گه میزنن ، اونوقت میگن مردم با اون نامردا همکاری کردن . . .
- ام جمیل : (با قنداق حسون را میزند) خفه شو کارتو بکن !

- عدول : اوفیش ش ش ، خوبت بشه .
- حسون : (بلند میشود) بزَن خاله ، هرچی میخوای با چوب تفنگ مونه بزَن ، خاله می احترامت واجبه ، اما یه وقت اون ماشه ی بی صاحب رو نکشی جونمرگمون کنی !
- ام جمیل : (به حسون) تا حالا دیدی مادری مجبور بشه دخترشو بگشه !؟
- حسون : یعنی شما جمیله رو ...
- ام جمیل : (طناب آویزان از سقف را میگیرد) پاهاشو برسون به این قلاب !
- عدول : گُوه خوردوم ام جمیل ، غلط کردوم ، صواب مرده هات گذشت کن ، بچگی کردوم بخدا ...
- ام جمیل : (حسون) لنگ به هواش کنم !؟
- عدول : ارواح جمیل و جمیله ت ازم بگذر . (اما حسون او را از پاها معلق کرده و به طناب بسته است)
- ام جمیل : بگو ، برا رفیقت تعریف کن چه کردی ... بگو تا بره برا همه تعریف کنه ... (فریاد) بگوووو .
- عدول : (پاهایش رو به آسمان و سرش روی زمین است) باشه میگم ، میگم ... خبر آوردن که جمیل تو خرمشهر تیر خورده ، مو میدونستم مُرده اما به مادرش نگفتم ، دل تو دل ننه ش نبود ، گفتم ام جمیل بیا ببرمت خرمشهر دنبال جمیل ، دخترش جمیله گفت مونم میام ، ام جمیل قبول نکرد اما مو گفتم بذار بیاد ، دق مرگ میشه اگه نبریمش ، تازه شاید بتونه کمک کنه برادرشو پیدا کنیم و بیاریم ...
- ام جمیل : چرا اونقدر اصرار داشتی جمیله همراهمون بیاد !؟ بگو ...
- عدول : دستاش پر از انگوی طلا بود ، طلاهای جمیله چشمم رو گرفته بود .
- ام جمیل : نه ، طلاهاشو همینجا تو آبادان هم میتونستی بدزدی ، دلیل اصلی رو بگو .
- عدول : بی خیال ننه جمیل ، بیخیال .
- ام جمیل : (با قنداق او را میزند) گفتم بگو ...

- عدول : باشه باشه زن ، مو جميله رو از بچگی دوس داشتُم ، عكسش تو جيبم بود كه سروان عبید نامرد عكسشو دید . . . گفت این دختری برام بیار یه مشت از طلاهایی كه تو خرمشهر گیرم اومده بهت میدم . گفتم تو این سفر یه فرصتی پیدا میکنم و طلاهاشو به چنگ میارم ، به فلکه ی عباره كه رسیدیم گفتن جلوتر نرید عراقیا ریختن تو شهر ، اما رفتیم . . .
- ام جمیل : چرا لال شدی بگووو ، بگو یه خونه ای نشونمون دادی و گفتی . . .
- عدول : گفتم آخرین بار جمیل تو این خونه بوده . . . بردمشون تو خونه و سروان عبیدو بردم داخل . . .
- حسون : تف تو روت بیاد بی همه چیز . . .
- ام جمیل : بنال ، بقیه شو بگووو .
- عدول : ارواح خاك مرده هات بیخیال شو ، اصلا بكش راحت كن زن .
- ام جمیل : تو هزار بار منو كشتی و زنده كردی ، حالا با یه تیر بكشم و راحت كنم ؟ بگو ، باقیشو بگوووو .
- عدول : عبید تا جميله رو دید گفت مال مو ! منم گفتم طلاهاشم مال مو . . .
- ام جمیل : (به جلوی صحنه می آید و روی صندلی مقابل ما می نشیند) پاهای دخترمو بستن و از قلاب پنكه آویزون كردن ، درست مثل این (اشاره به وضعیت عدول) مو جیغ میزد و جميله التماس میکرد كه لكه دارش نکن . . .)
- حسون یک عبا از روی زمین برداشته و روی عدول می اندازد ، اکنون ما میتوانیم عدول را جميله فرض کنیم) این نامرد دونه دونه النگوهای دخترم رو با گازانبر از دستهایش برید و برد . . . بعد هم به اون بی شرفِ عراقی بسم الله زد . . . (ام جمیل اسلحه را كنارش روی زمین گذاشته است ، حسون اسلحه را بلند كرده و بیرون می رود اما لحظاتی بعد رنگ نور صحنه تغییر میکند و حسون یک كلاه خود عراقی به سر كرده و در هیبت سروان عبید داخل میشود) عبید نامرد میخواست جلوی چشم یه مادر عفت دخترش رو به باد بده ، دیگه چیزی برای از دست دادن نداشتُم ، شما بودین می نشستین و تماشا میکردین !؟ (حسون كه اکنون در هیبت سروان عبید قصد تجاوز به جميله را دارد ، اسلحه را كنار پایش بر زمین میگذارد و به عدول (جميله) نزدیک میشود ، ام جمیل آرام بلند شده به طرف اسلحه میرود ، عبید پشت به ما كرده و زیپ شلوارش را باز میکند ، ام جمیل تفنگ را برداشته و اول به دخترش شلیك میکند و عبید به او هجوم می برد اما قبل از هر اقدامی به عبید هم شلیك میکند ، اکنون عدول و حسون نقش بر زمین شده اند ، ام جمیل رو به ما میکند)
- رو پاهاش اومد خرمشهر ، اما رو شونه هام آوردُمش آبادان . . . تو حیاط خونه خاكش كردم و چشم به

راه خبری از برادرش جمیل نشستم ، اما انگار جمیل هم دیگه اومدنی نیست ... ! (کنار عدول که هنوز به طناب آویزان است می‌رود ، عبا را از روی او بر میدارد و ما سینه ی خونین عدول را می بینیم ، طناب را باز کرده و جسد عدول بر زمین رها میشود و بعد کنار حسون می آید ، حسون زنده است اما زخمی شده) دووم بیار خاله ت برات بمیره ... تیر وقتی بی هوا شلیک بشه میخوره تو سینه ی یه آدم بدبخت ... ! تحمل کن خاله ... الان صدای تیر مردم رو میکشونه اینجا ، می برنت اوپیدی شرکت نفت ، خوب میشی خاله ... یادُم باشه این پنکه انگلیس رو هم بدم خدیجه بالای سرت کار بندازه تا گرما نخوری و زودتر خوب بشی ... ! (پره های پنکه را میچرخاند)

حسون : (به سختی حرف میزند) شله زردم برام میاری ؟

ام جمیل : ها میارم ، یه کاسه ی بزرگ که دارچینش بعلاوه باشه ... (چرخ دیگری به پنکه ی انگلیسی میزند و به شدت گریه میکند)

کلیپ شعر پنکه انگلیسی با صدای کوروش کریمپور نمایش داده میشود